

# میراث نازی من

## جفری مکنب

درآمد: چرا شهروندان معمولی آلمان همدست حکومت نازی شدند؟ آیا باید از قضاوت حقوقی درباره‌ی نسل‌کشی فراتر رفت و به داوری اخلاقی پرداخت؟ وظیفه‌ی اخلاقی فرزندان عاملان نسل‌کشی چیست؟

فیلیپ سَندز، وکیل بریتانیایی [و استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه یوسی‌ال در لندن]، در ابتدای این مستند جذاب و ناراحت‌کننده می‌گوید: «خود را جای کودکی بگذارید که پدرش عده‌ی زیادی را به قتل رسانده است... بی‌تردید، زندگی کردن با چنین پدری فشاری بی‌اندازه طاق‌فرسا را به شما تحمیل می‌کند.» سَندز در **میراث نازی من**، به کارگردانی دیوید اِونس، دقیقاً به همین فشار می‌پردازد.

این فیلم به معنای دقیق کلمه بدیع نیست - کتب، مقالات و مستندهای بی‌شماری به نسل‌پیرو هیتلر پرداخته‌اند. برای مثال، پارسال شاهد نمایش مستند **شَر تمام‌عیار**، اثر استفان روزویتسکی، بودیم. در آن مستند، کارگردان برنده‌ی جایزه‌ی اسکار می‌پرسید چرا آلمانی‌های عادی در کشتار همدست شدند. اما **میراث نازی من** از منظری نزدیک و بسیار شخصی به این موضوع می‌پردازد. اینجا و آنجا عکس‌ها و صحنه‌هایی از فیلم‌های خانگی قدیمی دوران کودکی دو شخصیت اصلی را می‌بینیم. پدران آنها مرید هیتلر بوده‌اند اما تصاویرِ تعمید و تعطیلات تابستانی آنها بسیار شبیه دیگران است.

آنچه **میراث نازی من** را چنین جذاب می‌سازد این است که هر یک از این سه نفر به دلایلی کاملاً متفاوت در این فیلم شرکت کرده‌اند. آنها به خوبی با یکدیگر کنار می‌آیند اما اغلب نظراتی مخالف هم دارند. نیکلاس فرَنک پدرش هانس فرَنک،<sup>۲</sup> یکی از مسئولان نازی که در نورمبرگ محاکمه و اعدام شد، را «از نظر سیاسی مسئول گتوها و اردوگاه‌های کار اجباری در خاک لهستان» می‌داند. او از پدرش به شدت بیزار است و از هر فرصتی برای ابراز انزجارِ علنی از وی بهره می‌برد.<sup>۳</sup> بر عکس، هُرست فُن وِشتر پافشاری می‌کند که پدرش اُتو ذاتاً انسان شریفی بوده که دست تقدیر او را دستخوش وقایعی کرده که در ایجاد آنها نقشی نداشته است. این امر سَندز را به ستوه می‌آورد؛ او طی پژوهش برای نگارش کتابی درباره‌ی علل نسل‌کشی [و منابع قوانین مربوط به جنایت علیه بشریت] با این دو نفر آشنا

<sup>۱</sup> جفری مکنب، منتقد سینما و نویسنده‌ی کتاب‌های **این‌گمار برگمن: زندگی و فیلم‌های واپسین کارگردان بزرگ اروپایی و جی. آرتور رَنک و صنعت سینمای بریتانیا** است. آنچه در ادامه می‌خوانید، ترجمه‌ی مقاله‌ی زیر اوست:

Geoffrey Macnab (2015) 'My Nazi Legacy', *Sight & Sound*, December 2015, pp. 79-80.

<sup>۲</sup> فرماندار کل لهستان و مسئول مستقیم نابودی جامعه‌ی یهودی این کشور.

<sup>۳</sup> ترجمه‌ی انگلیسی کتاب معروف نیکلاس فرَنک، **تسویه حساب با پدر** (۱۹۸۷)، با عنوان **در سایه‌ی رایش** (۱۹۹۱) منتشر شده است.

شده و پیش از دیدار با آنها به اسناد و مدارک فراوانی مبنی بر مشارکت اُتو فُن وِشتر<sup>۴</sup> در جنایات‌های نازی‌ها دست یافته است.

هرست، که زاده‌ی وین است، مهربان و باهوش به نظر می‌رسد اما سندز نمی‌تواند او را قانع کند که پدرش مجرم بوده است. سندز برای این که هرست را به پذیرش گناه پدرش وادار کند نه تنها از مهارت‌های خود به عنوان یک وکیل بهره می‌برد بلکه به مصائب و بلایای خانواده‌ی خود استناد می‌کند. مرگ بسیاری از اعضای خانواده‌ی سندز نتیجه‌ی بی‌واسطه‌ی کارهای پدران این دو نفر بود. در قسمتی از فیلم، او نیکلاس و هرست را به اِکراین می‌برد تا کنیسه‌ای را ببیند که اجدادش از آن استفاده می‌کردند و آلمانی‌ها بخش‌های داخلی آن را سوزاندند.<sup>۵</sup> هر چه می‌گذرد، نیکلاس، که هرست را به سندز معرفی کرده و ظاهراً با او دوست است، از امتناع مکرر هرست از پذیرش مسئولیت پدرش عصبانی‌تر می‌شود و با تمسخر می‌گوید: «اون که خودش باید خوب بدونه. واقعاً از اون هم مثل پدرم بدم می‌آد. به نظرم، هرست هم بالاخره نازی می‌شه.»

به دشواری می‌توان فهمید که انگیزه‌ی هرست از مشارکت در این مستند چیست. ظاهراً او به میراث خانوادگی‌اش افتخار می‌کند، برای حمایت از پدرش آرام و قرار ندارد و در دفاع از کارهای او به استدلال‌های پیچیده و احساساتی روی می‌آورد. عزم جزم نیکلاس برای محکوم کردن بی‌وقفه‌ی پدرش نیز به همین اندازه شدید است. احساس می‌کنیم که ابراز انزجار علنی مکرر او، حداقل تا حدی، سازوکاری برای تحمل فشاری طاقت‌فرسا است. پرسش ناگفته این است که پسران چه ویژگی‌های شخصیتی‌ای را از پدرانشان به ارث برده‌اند.

**میراث نازی من** فیلمی آزارنده است که سرانجام بیننده را تسلی نمی‌دهد. هر سه شخصیت اصلی به طریقی مُعذّبند و دنبال نوعی تطهیر یا بصیرتی می‌گردند که از ابتدا می‌دانیم دست‌نیافتنی است. در صحنه‌ای از فیلم، تصویری از کودکی هانس فرَنک را می‌بینیم، تصویری که در آن معصوم و شاد به نظر می‌رسد. سپس پسرش را در دادگاه

---

<sup>۴</sup> او که از ژانویه‌ی ۱۹۴۲ تا ژوئیه‌ی ۱۹۴۴ فرماندار گالیسیا، ناحیه‌ای میان لهستان و اُکراین کنونی، و معاون هانس فرَنک بود، با کمک اسقف اتریش به رُم گریخت و در ژوئیه‌ی ۱۹۴۹ بر اثر بیماری کلیوی مُرد.

<sup>۵</sup> در دیداری در لندن، هُرسْت می‌گوید که پدرش را در اُکراین می‌ستایند. سندز از این حرف برمی‌آشوبد و نیکلاس و هُرسْت را به زادگاه پدربزرگ مادری‌اش، لویو، واقع در گالیسیا، می‌برد، همان جایی که نزدیک به هشتاد نفر از اعضای خانواده‌اش توسط پدران نیکلاس و هُرسْت به قتل رسیدند. در دانشگاه قدیمی یان کازیمیرز، که اکنون دانشگاه ملی ایوان فرانکوی لویو نام دارد، سندز به جلسه‌ای اشاره می‌کند که در اوت ۱۹۴۲ در این دانشگاه تشکیل شد و هانس فرَنک در سخنرانی خود در آن اجرای «راه حلِ نهایی» در گالیسیا را اعلام کرد. ناگهان نیکلاس ترجمه‌ی سخنرانی پدرش را از جیب بیرون می‌آورد و می‌خواند. او می‌گوید که در همین جلسه پدرش با پدرِ هُرسْت درباره‌ی چگونگی نابود کردن یهودیان حرف زده است. اما هُرسْت به رغم آگاهی از حضور پدرش در این جلسه، از پذیرش واقعیت سر باز می‌زند و می‌گوید پدرش در هیچ دادگاهی محکوم نشده و آدم خوبی بوده است. به نظر سندز، محدودیت‌های موجود سبب می‌شود که دادگاه‌ها تنها به اندکی از پرونده‌ها رسیدگی کنند. بنابراین، مُجرمینی که تحت پیگرد قرار نمی‌گیرند، از این خلاء سؤاستفاده می‌کنند. سندز می‌خواهد به هُرسْت بفهماند که همه چیز به پیگرد قانونی و محکومیت رسمی محدود نمی‌شود و داوری اخلاقی فراتر از قضاوت حقوقی است. به عبارت دیگر، سندز عقیده دارد که هُرسْت با پذیرش محکومیت اخلاقی پدرش به وظیفه‌ی اخلاقی خود عمل خواهد کرد و انسان بهتری خواهد شد.

نورمبرگ می‌بینیم، جایی که پدر به اعدام محکوم شد. نیکلاس می‌گوید، «[دادگاه نورمبرگ] برای من و برای همه‌ی دنیا اتفاق خوشایندی بود» - اما هنگامی که این کلمات را بر زبان می‌راند، کاملاً آشفته و پریشان به نظر می‌رسد.

برگردان: عرفان ثابتی

